

# مرگ زندگی بخش در شعر بدر شاکر السیاب و نیما یوشیج

دکتر فرهاد رجبی<sup>۱</sup>

استادیار دانشگاه گیلان

(از ص ۱۸۵ تا ص ۲۰۶)

تاریخ دریافت مقاله ۱۳۸۹/۰۹/۲۹ پذیرش ۱۳۹۰/۰۷/۱۵

## چکیده:

دیدگاه‌های مختلفی همواره درباره مرگ، در جامعه انسانی ارائه شده است. برخی از آن متنfer بوده و برخی نیز به گونه‌ای آن را پذیرفته‌اند. اما آنچه قابل توجه است ارتباط این دیدگاه‌ها با مقوله زندگی است.

انسان اغلب از مرگ می‌گریزد و گاهی نیز به آن متمایل می‌شود. یکی از انگیزه‌های اصلی پذیرش مرگ، تداوم بخشیدن به زندگی است. اتخاذ چنین اصلی که ارتباطی عمیق با مسائل اجتماعی دارد در شعر معاصر عربی و فارسی، پژواک گسترده‌ای از خود بر جای نهاده است.

شعر «بدرشاکر السیاب» و «نیما یوشیج» از جمله دستاوردهای ادبی روزگار ماست که تبلور این معانی به شکل قابل ملاحظه‌ای در آن به چشم می‌خورد. آنها زندگی توأم با ذلت را مطلقاً نمی‌پذیرند و مرگی را که باعث تداوم زندگی شود می‌ستایند و تصویر جدیدی از مرگ ارائه می‌دهند که در این جستار با عنوان «زندگی بخشی مرگ» به آن پرداخته می‌شود..

**واژه‌های کلیدی:** بدر شاکر السیاب، نیما یوشیج، شعر معاصر، مرگ، زندگی،

اجتماع.

۱. نشانی پست الکترونیکی نویسنده: farhadrajabi133@yahoo.com

## مقدمه

پدیدهٔ مرگ، یکی از مهمترین مسائلی است که همواره ذهن انسان را به خود مشغول کرده است. انسان، غالباً، از مرگ گریزان است. زیرا او در اثر دچار شدن به این حادثه، وجود خود را از دست رفته می‌پنداشد و بر این باور است که هر خوشی یا ناخوشی در سایهٔ زندگی محقق می‌شود. حال اگر مرگ، زندگی را در کام خود فرو برد، همهٔ احساسات، امیدها، دستاوردها و برنامه‌های زندگی اش نیز از بین خواهد رفت. بنابراین مرگ، تصویری وحشتناک به خود گرفته، همواره موجب نگرانی انسان می‌شود. ادیان و فرهنگ‌های مختلف ناگزیر از تعیین دیدگاه‌های خود دربارهٔ این پدیده هستند و هر کدام پیروان خود را با آموزه‌های خاص خود دربارهٔ مرگ، پرورش می‌دهند. برخی مرگ را تداوم زندگی در جهانی دیگر و به شکلی دیگر می‌دانند که غالباً در آموزه‌های دینی چنین دیدگاهی به چشم می‌خورد. برخی نیز، مرگ را به مثابهٔ پایان فرصت زندگی می‌دانند و جهان بعد از آن را انکار می‌کنند که این گروه غالباً پیروان مکاتب مادی هستند.

یکی از معانی خاص مرگ، «زندگی بخشی» آن است. در شعر برخی از شاعران عربی و فارسی نیز نمودی خاص از این معنا را می‌بینیم که البته ریشه در آموزه‌های دینی و اساطیری دارد.

زندگی بخشی مرگ را می‌توان تحت عنوان کارکرد اجتماعی مرگ نیز بررسی کرد. زیرا چنین فرآیندی در جامعهٔ انسانی و در طی تحولاتی از جامعهٔ آغاز می‌شود و در آن نیز به غایت می‌رسد.

در فرهنگ دینی مسیحیت، حضرت مسیح (ع) مظهر فداقاری برای یاران و پیروانش است و در فرهنگ دینی اسلامی - خاصه در آموزه‌های شیعه - فرهنگ شهادت، نمایان گر چنین دیدگاهی دربارهٔ مرگ است.

«بدر شاکر السیاب» و «نیما یوشیج» از بنیان‌گذاران اصلی شعر معاصر عربی و فارسی، دغدغه‌های اجتماعی را سرلوحةٌ شعر و زندگی خود قرار داده‌اند. آنها در همین راستا وقتی به پدیدهٔ مرگ می‌پردازند، به زندگی بخشی اش اهتمام ویژه‌ای مبذول

می دارند و بر این باورند که مرگ همواره به معنای پایان یافتن یک مقطع زمانی - زندگی - نیست؛ بلکه چه بسا گاهی ادامه زندگی جز با پذیرفتن مرگ میسر نمی شود. این جستار بر آن است تا تبلور زندگی بخشی مرگ انعکاس یافته در شعر سیاب و نیما-رهبران بلا منازع نوگرایی شعر عربی و فارسی- را نشان دهد. باشد که از این رهگذر، زاویه‌ای از زوایای روشن همگرایی شعر دو زبان، فراروی مخاطبان باز شود. تا پیش از نگارش این مختصر، نگارنده، نوشهای که مستقلاً به چنین نگاهی از مرگ پرداخته باشد مشاهده نکرده است. امید می‌رود پژوهش‌های ارجمندی در زمینه تطبیق مضامین شعر دو زبان صورت پذیرد که خود می‌تواند به پویایی فرهنگی دو حوزه کمکی شایان کند.

### زندگی و جایگاه شعری بدرشاکرالسیاب:

بدرشاکر السیاب در سال ۱۹۲۶ در روستای «جیکور» (کلمه‌ای فارسی برگرفته شده از جوی کور) در نزدیکی بصره چشم به جهان گشود. در همین روستا تحصیلات مقدماتی را سپری کرد و بعد از گذراندن دوره دبیرستان در بصره به بغداد رفت و در مرکز دانش‌سرای عالی در رشته ادبیات عربی و سپس زبان انگلیسی مشغول به تحصیل شد. او بعد از فراغت از تحصیل به تدریس در دبیرستان‌ها پرداخت؛ ولی کمی بعد به سبب گرایش‌های سیاسی دستگیر، برکنار و تبعید شد. (خلیل جحا، ۱۲۴).

سیاب زندگی کوتاه اما پر دغدغه‌ای را تجربه کرد. او رنجور به دنیا آمد، در دمند زیست و در سال ۱۹۶۴م. پس از کشمکش فراوان با انواع بیماری‌ها در بیمارستانی در کویت چشم از جهان فروبست. (پطرس، ۷۲)

در حوزه پرچمداری شعر نو عربی، همواره بین سیاب و نازک الملائکه جدال بوده است؛ اما بسیاری از متقدان، حق تقدم را برای سیاب قائل هستند؛ از جمله «دکتر سلمی خضراء الجیوسی» به صراحة می‌گوید: «من آخرین کسی هستم که دوست دارد حق نازک الملائکه را در این تجربه انقلابی انکار کند... اگرچه نازک دارای اسلوبی

نوگرایانه است اما تلاش‌هایش تبدیل به الگویی برای معاصرانش نشد؛ در حالی که سیاب دیگران را به سوی اسلوبی دعوت کرد که تحولی نو پدید آورد»(الخیر، ۵۳) سیاب علاقهٔ وافری به ادبیات غرب داشته است. او مشتاقانه آثار تی. اس. الیوت، قصائد بودلر و بزرگان شاعران رمانیک فرانسه را مطالعه می‌کرد. (بلاطه، ۴۴) گرایش به انسان و مسائل انسانی، اصلی‌ترین مضامین شعری سیاب را شکل می‌دهد. اگر چه همواره در رنج زیسته اما هیچ چیز زیباتر از زندگی او را به زمان امیدوار نکرده است. ولی نکته بسیار با اهمیت این که در دیدگاه او گاهی ارزش زندگی در فنا شدن است؛ بنابراین اگر مرگ بتواند شکل زیباتری به زندگی بخشد به طور حتم مطلوب‌تر خواهد بود.

### زندگی و جایگاه شعری نیما یوشیج:

نیما یوشیج که در خردسالی علی نوری خوانده می‌شد در ۲۱ آبان ماه سال ۱۲۷۶ هـ.ش برابر با ۱۱ نوامبر سال ۱۸۹۷ م. در دهکده یوش متولد شد.(طاهباز، ۱۱) در همان دهکده خواندن و نوشتن آموخت؛ سپس به تهران رفت و در مدرسه عالی «سن لوزی» درس خواند. این دوره مصادف است با سال‌هایی که جنگ جهانی اول جریان داشت. در این مدرسه با زبان فرانسه آشنا شد. خود در این باره می‌گوید: «آشنایی با زبان خارجی راه تازه‌ای را در پیش پای من گذاشت»(آرین پور، ۸۵۰/۳). سرانجام در دیماه ۱۳۳۸ هـ.ش به دنبال سفری ناخواسته به یوش‌دار فانی را وداع گفت.(طاهباز، ۱۲۷)

نیما از بنیانگذاران مسلم شعر معاصر فارسی است. او علاوه بر زبان فرانسوی با زبان عربی نیز آشنایی داشت و به ادبیات غرب هم علاقه‌ای وافر ابراز می‌نمود. در دیماه ۱۳۰ هـ.ش منظومهٔ نسبتاً بلند/ فسانه را سرود که بسیاری از متقدان تاریخ سرايش آن را زادروز شعر نو فارسی می‌دانند(آرین پور، ۵۸۰/۳) افسانه که جای پای شاعران رمانیک فرانسه به خصوص لامارتین و «آلفرد دوموسه» در آن نمایان است تحولی در طرز بیان و ادراک هنری شمرده می‌شود (همان، ۵۸۸)

نیما نماینده نوگرایی و نواندیشی در شعر فارسی است و از اصلی‌ترین مباحثی که در شعر او انعکاس یافته انسان‌گرایی و توجه ویژه به رویکردهای اجتماعی انسان است. «حضور انسان در شعر او، ابعاد گستره، شکل و عمقی دارد که هم نشان گزینشی تجربی و آگاهانه است و هم نمونه‌ای از رویکرد مسئولانه» (مختاری، ۱۷۱)

او در واژه واژه شعرش زندگی می‌کند. می‌توان گفت شعرش آینه‌ای است نمایان گر حضور انسان. نیما به زندگی عشق می‌ورزد و همواره خواهان تداوم آن در بستر زمان است اما تداوم زندگی برای افرادی چون او فقط در پذیرفتن شرایط موجود نیست بلکه چه بسا با مرگ‌اندیشی و پذیرفتن مرگ نیز بتوان زندگی را در شکل مطلوب‌تری تداوم بخشد.

### مرگ و تبلور آن در شعر معاصر عربی و فارسی:

از مهم‌ترین مباحثی که همواره توجه ذهن بشری را به خود جلب کرده مفهوم مرگ است تا جایی که کمتر اثر ادبی را می‌توان جست که اثری از این معنا در آن نباشد. برای تفسیر مرگ، مفاهیم مختلفی طرح شده است. به نظر می‌رسد هنوز تصویر دقیقی از آن، مورد اتفاق نیست. «بخش عمده‌ای از مشکلات انسان در رویارویی با مرگ، مربوط به ناشناختگی و شاید کیفیت غیر قابل شناخت آن است.» (معتمدی، ۱۸) ترس از مرگ و رد کردن آن یا گرایش به مرگ و پذیرفتن از امور دوگانه قابل بحث است؛ اما آنچه در این میان مهم به نظر می‌رسد اتخاذ شیوه‌های مختلف از سوی انسان برای رویارویی با آن است «از جمله این که با سلاح عقل به میدان آید و بکوشد تا با مرگ‌اندیشی و مرگ‌آگاهی بر هراس خود غلبه کند» (همان، ۱۹).

شعر معاصر از آنجایی که رسالت انعکاس دغدغه‌های انسانی را به دوش می‌کشد در برابر مسئله مرگ و زندگی، واگویه دستاوردهای فکری و ادبی انسان بوده است. در حوزه زبان عربی این سوال مطرح می‌شود که «آیا مرگ می‌تواند انسان را از اندیشیدن درباره خود بازداشت و او را تسليم یأس و آشفتگی نماید، یا این که مرگ خود انگیزه‌ای است برای تداوم زندگی؟» (قمیحه، ۳۷۷)

چنان‌که در حوزه زبان فارسی نیز گاهی مفهوم مرگ انسان را به سمت تاریکی‌ها سوق می‌دهد و گاهی هم برای ادامه زندگی به کمک انسان شتافته و در جهت لذت بردن از آن، یاری‌اش می‌دهد.

ارائه تصویری در دنیاک از پدیده مرگ در شعر بزرگان معاصر امری مرسوم است؛ برای مثال «نازک الملائکه» بر این باور است که مرگ همیشه پیروز و انسان هماره در مصاف با آن، ناتوان و سرگردان است:

«هكذا الموتُ غالبٌ أبدَ الدهرِ وَ نحنُ الصرعى الضعافُ الحيارى» (۵۸/۱)

او گاهی در اثر همین بدینی به الحاد کشیده می‌شود؛ نگرشی که منتقدان آن را نتیجه تأثیر از مطالعه فلسفه مادی و دوری از ارزش‌های دینی بر شمرده‌اند. (حمدانی، ۷۵) در حوزه زبان فارسی، فروغ فرخزاد را می‌بینیم که مرگ را پدیده‌ای شوم و نامبارک دانسته که به همه بلندپروازی‌های انسان پایان می‌دهد و او را در کام خود فرو می‌برد:

«کدام قله کدام اوج؟

مگر تمامی این راه‌های پیجاییچ  
در آن دهان سرد و مکنده

به نقطه تلاقی و پایان نمی‌رسند (فرخزاد، ۳۵۳)

اما نگاه عمیق‌تر به دستاوردهای ادبی دو زبان نشان می‌دهد گرچه از طرفی مرگ و حالات آن بسیار در دنیاک و تلخ است اما انسان در تلاش است تا بر مرگ غلبه کند و حتی از آن پلی به سوی زندگی بسازد؛ اتفاقی که در شعر سیاب و نیما بسیار به چشم می‌آید و باعث می‌شود تا مرگ‌اندیشی آنها شکلی زندگی بخش به خود گیرد.

سیاب و نیما هر دو هنگام عبور از رمانیسم به سمت رئالیسم، شکلی جدی‌تر از هستی را فراروی خود می‌بینند. آنها دردها و رنج‌ها، زیبایی‌ها و خوشی‌های موجود را نه برای خود که برای جامعه خویش تجربه می‌کنند. بنابراین هر آنچه مانع از تداوم زندگی جمعی شود از نظرگاه آن دو غیر قابل قبول است؛ آنها تلاش می‌کنند تا از هر اتفاقی، نشان زندگی را بازیابند؛ هر چند آن اتفاق مرگ باشد. چنین نتایجی ما را به این مهم سوق می‌دهد که رویارویی با مرگ

چه آنگاه که فرار و تنفر را به دنبال داشته باشد و چه زمانی که با پذیرش همراه باشد بخشی از زندگی است یا به اعتقاد برخی نشأت گرفته از شیوه درک انسان از هستی و دنیاست. (بکر، ۳۲۱)

### تصویر رایج مرگ در شعر سیاب و نیما:

مرگ معنای متداول خود را که اندوه از مشخصه‌های بارز آن است در شعر سیاب و نیما باز می‌یابد؛ به عبارتی ساده‌تر، طبیعی‌ترین مفهوم مرگ در شعر دو شاعر در نگاه اول فراروی مخاطب قرار می‌گیرد.

آثار آغازین سیاب همچون «ازهار ذابله» (۱۹۴۷) و «ازهار و اساطیر» (۱۹۵۰) در برگیرنده نوعی اندوه رمانتیک در مواجهه با مرگ است که در نتیجه تفکر ذاتی شاعر و بررسی روابط حاکم بر هستی حاصل شده است. (الورقی، ۲۷۳)

تنفر سیاب از مرگ به شدت تحت تأثیر تجربیات شخصی اوست. مرگِ مادر، مرگِ مادربزرگ، بیماری همیشگی و... باعث می‌شود او خود را در معرض دائمی مرگ احساس نماید. بنابراین طبیعی است که برای او، رهایی از چنگال مرگ امکان‌پذیر نباشد. (پطرس، ۲۷۳)

در پی این احساس، آشفتگی عجیبی در وجود شاعر ریشه می‌داورد و باعث می‌شود نامیدانه از خود بپرسد:

«واحسرتا! أكذا أموتُ كما يجفُ ندى الصباح  
ما كاد يلمع بين أفواف الزنابق و الأقاحي» (۲۹۹/۱)

(دريغا! آيا من نيز چون از بين رفتن شبنم صبحگاهی بي آن که در نازکای زنبقها و اقاقیا بدرخشد از بين خواهم رفت؟)

در مجموعه اشعار نیما نیز گاهی مرگ، به شدت غم‌انگیز می‌گردد و باعث می‌شود اندوهی عمیق در وجود شاعر ریشه دواند. تمرکز بر مرثیه‌های او بر وضوح این نکته می‌افزاید. شعر «پدرم» که از جمله این شعرهای گواهی است بر تلخ‌اندیشی شاعر درباره مرگ؛ پدیده‌ای که با آثار خود باعث فرسایش و درماندگی می‌شود:

### «روی پوشید و سبک کرد سفر

تا بفرسایدم از ماتم خود» (ص ۳۵۱)

«مرگ کاکلی» نیز که با سکون غم انگیز خود، بخشی از عنوان خود را به تصویر می کشد نشان از آن دارد که معنای رایج مرگ، در شعر نیما نیز جایگاهی خاص را به خود اختصاص می دهد.

علاوه بر این در شعر نیما گاهی سیاهی زندگی کمتر از مرگ نیست؛ آنجا که در شعر «مردگان موت» او بزم فرومایگان را چون گردهمایی مردگان برشمرده و سایه سیاه مرگ را بر وجودشان گستردۀ می یابد. (همان، ۴۸۹) اما آنچه در این میان از اهمیت بسیاری برخوردار است این است که سیاب و نیما از چنین لایه های نگرشی درباره مرگ عبور کرده و مسیر متعالی تری را پی می گیرند.

### قابل معنای مرگ و اجتماع:

مخاطبان، عموماً، سیاب و نیما را به عنوان شاعران نوپرداز و تحول آفرینان شعر در حوزه دو زبان می شناسند و کمتر وجه تعهد و مسؤولیت‌شان را در قبال جامعه انسانی موردنوجه قرار می دهند؛ در صورتی که از ویژگی های اساسی شعر آن دو، تعهد و رسالتی است که در قبال اجتماع و محیط خود احساس می کنند؛ تا جایی که می توان گفت، شعر سیاب و نیما، شعری است اجتماعی.

با توجه به چنین توضیحی و از آنجا که بحث زندگی بخشی مرگ، پای در اجتماع دارد، پی بردن به کیفیت تقابل یا تعامل مرگ و اجتماع در شعر آنها ضروری است.

سیاب درباره مرگ دو موضوع اساسی را فرا روی نگاهش قرار می دهد؛ «مرگ در زندگی» و «زندگی در مرگ» بنابراین هرگاه خواسته است این دو موضوع را در شعرش طرح کند، همواره شاهد درگیری بین آنها هستیم. در مرحله اول از زندگی و شعرش، موضوع مرگ در زندگی بر شعرش غلبه دارد اما در مرحله دوم که همان مرحله تموزی است موضوع «زندگی در مرگ» غلبه دارد که همراه با تولدی دوباره و سرشار از امید، حاصل خیزی و رستاخیز است. (علی، ۱۷۲)

در چنین مرحله‌ای ما شاهد کارکرد اجتماعی مرگ هستیم؛ به عبارتی دیگر در این مرحله، مرگ و اجتماع در یک تعامل سازنده با هم واقع می‌شوند و علاوه بر جریانات اجتماعی، هراتفاق دیگری نیز ممکن است احساسی مشابه را موجب شود. چنان که او تولد فرزندش - غیلان - را به منزله تولد و تداوم زندگی خود بر شمرده و در پی حضور او در اجتماع، تأکید می‌کند که حتی با مرگ ظاهری‌اش، فنا نمی‌پذیرد:

«يا ظلي الممتداً حينَ الموتُ، يا ميلاد عمرى من جديداً» (۱۲/۲)

(ای سایه گسترده من! ای تولد دوباره عمر من! آنگاه که بمیرم)

در شعر «الوصیه» نیز مرگ یک انسان، خاموشی مطلق او نیست؛ بلکه شاعر بر این باور است که اگر بعد از مرگ انسان، اثری از او در جهان باشد، همان اثر، موجب تداوم اوست. بنابراین مرگ به معنای حذف از متن زندگی نیست؛ چنان که اگر سازی شکسته شود با صدایی که از آن باقی می‌ماند، می‌توان وجودش را احساس کرد:

« لا تحزنی إن متُّ أَيُّ بِأْسٍ

أن يحطمَ النَّايُ وَ يبقي لحنَهُ حتَّى غَدَى» (۲۸۲/۲)

(اندوهگین مباش. اگر مُردم چه چاره که نی نیز ممکن است شکسته شود اما آوايش تا فرداتها جاودانه خواهد ماند.)

نیما نیز زندگی را دوست دارد و آن را در سایه معنای واقعی‌اش می‌ستاید. اما اگر زندگی با سکوت اجتماع در برابر قتل و غارت و جنگ طلبی صاحبان قدرت سپری گردد و هیچ اقدامی علیه توسعه طلبی‌های زورگویان، صورت نگیرد، هیچ ارزشی ندارد:

«وه ! چه سنگین است با آدمکشی (با هر دمی رویای جنگی) این زندگانی» (۷۷۳)

او زندگی در چنین اجتماعی را محکوم می‌کند. به باور او در این حالت، گرچه ممکن است افرادی به ظاهر از فرصت زندگی برخوردار باشند اما در واقع، با قرار گرفتن در این فضا در حکم مرده‌اند:

«بچه‌ها، زن‌ها

مردها، آن‌ها که در آن خانه بودند

دوست با من، آشنا با من، درین ساعت سراسر کشته گشتند» (۷۷۳)

نیما سعی می‌کند زندگی را در اجتماعی ترسیم کند که انسان در آن، برای رهایی خود و دیگران از بندها و زنجیرها تلاش می‌کند و به عنوان انسانی مبارز، در صحنه حضور می‌یابد. او (انسان مبارز) فریاد بر می‌آورد و این فریاد، صرف نظر از این که در گلو شکسته یا این که به بلندی گراییده، با خشم و انقلاب توأم شود، در راه آزادی انسان از یوغ جهل و ستمی است که چهره زندگی را دگرگون کرده‌اند:

«فریاد من شکسته اگر در گلو و گر

فریاد من رسا

من از برای راه خلاص خود و شما

فریاد می‌زنم

فریاد می‌زنم» (۷۵۳)

این فریاد همان آوازی نی ای است که سیاب در پی جاودانه‌ماندن پژواکش در اجتماع انسانی است. البته چنین فریادی که به آزادی و تداوم زندگی منجر خواهد شد جز در سایهٔ فدایکاری و قربانی دادن، حاصل نمی‌شود. بنابراین در همین نوع شعرهایی که ارتباط بسیار نزدیکی با مقولهٔ زندگی دارند، به صورت ضمنی، ردپای مرگی زندگی بخش دیده می‌شود.

نیما به مفهوم فدا شدن برای ساختن زندگی اجتماعی و تداوم آن اعتقاد دارد و می‌گوید:

«درخت‌ها در سینهٔ من گل می‌دهند. در جمجمهٔ سر من است که چلچله‌ها و کاکلی‌ها و گنجشک‌ها می‌خوانند ..... به این جهت نوشتن برای من ضروری است» (طاهباز، ۱۷۵) بدین ترتیب در تقابل و تعامل معنای مرگ و اجتماع در شعر دو شاعر به این نکته خواهیم رسید که اگر زندگی اجتماعی در راستای حذف زندگی برآید زیستن روا نیست و اگر جز با ترک زیستن، زندگی برای اجتماع میسر نگردد هیچ چیز ارزشمندتر از مرگ نخواهد بود.

### مرگ رهایی بخش در برابر فقر:

از مهم‌ترین مولفه‌های شعر معاصر، رویارویی با مشکلات اجتماعی است و از آنجا که جامعه عربی و فارسی در اثر استبداد و استعمار همواره از این مشکل در رنج بوده‌اند تبلور این معنا در شعر شاعران شکل برجسته‌تری به خود می‌گیرد.

بدر شاکر السیاب و نیما یوشیج که با تمام وجود شلاق‌های مکرر فقر را بر گرده خود و اجتماع احساس می‌کنند هر مجالی را برای طرح این قضیه معتبر می‌شمرند. آن‌ها در مقوله زندگی بخشی مرگ، در تلاشند تا با کشاندن این معنا به مقوله فقر، رهایی بخشی را به ارمغان آورند.

در قصيدة «المسيح بعد الصلب» سیاب در جریان درگیری‌های طبقاتی به مسیح(ع) از منظر الگوی آزادی بخشی می‌نگرد و با اسم‌هایی چون «تموز»، «الشعب» و «الفقير» از او یاد می‌کند. سپس خود در جامه مسیح ظهور می‌کند؛ مردی می‌شود که دچار فقر شده و برای کسب روزی متهم مشقانی فراوان می‌گردد.(۱۰۶/۲)

قصيدة «المومس العمباء» تصویری است صادقانه از همین معانی. فقر و دیگر ناهنجاری‌های اجتماعی در کنار تلاش انسان‌های ضعیف برای به چنگ آوردن قوت لایمود ساختار معنایی این قصيدة بلند را شکل می‌دهند:

«حَتَّمْ عَلَيْهَا أَنْ تَعِيشَ بِعِرْضِهَا وَ عَلَى سُواهَا

مِنْ هُولَاءِ الْبَائِسَاتِ وَ شَاءَ رَبُّ الْعَالَمِينَ

أَلَا يَكُونَ سِوَى أَبِيهَا بَيْنَ الْآلَافِ...أَبَاهَا

وَ قَضَى عَلَيْهَا بَأْنَ يَجْمُوعَ»(۱۵۰/۲)

فقر انعکاس یافته در این قصیده با خودفروشی و دیگر ناهنجاری‌ها همراه می‌گردد و بدین ترتیب اتخاذ شیوه‌ای که بتواند ریشه این نابسامانی‌ها را بخشکاند ضرورت می‌یابد.

قصاید «أنشودة المطر» (۱۹۶۰) نیز واگویه چنین دردهایی است و شاعر در آن ایمان دارد که «با فرار، بی‌توجهی و یا با تکیه بر امور غیر حقیقی نمی‌توان به مصاف چنین واقعیت‌های دردناکی رفت بلکه بی‌هیچ تردیدی باید گام در راه مبارزه‌ای صریح نهاد»

(حلوی، ۷۴) و استقبال از مرگ یکی از همین ابزارهایست؛ مرگی که در سایه مبارزه، رهایی‌بخشی را به دنبال دارد.

در مجموعه اشعار نیما نیز مقوله فقر از جمله مضامین اصلی دغدغه‌های اجتماعی اوست. او در شعر «او به رویايش» بر این باور است که وقتی رنج‌ها در بستر جامعه انسانی همچنان پا بر جاست و تاریکی جهل و فقر، مانع تشخیص گنج از رنج می‌شود، زنده‌ها، فرقی با مردها ندارند و در شکلی کلی‌تر بین چنین زندگی و مرگ، هیچ تفاوتی نیست:

«در درون شب سود

گنج‌ها با ز بجاست

وز برون شب سود

رنج‌ها بر پاست

کس نمی‌پرسد از بهر که چیست

آن همه زنده چنان مرده به جا» (۶۷۲)

در شعر «شب است» دنیای اسیر در چنگال فقر، دنیای بدون آگاهی و عدالت چون شبی تاریک است. بنابراین، در چنین حالتی انسان، چون مردهای خفته در گور خواهد بود:

«شب است

جهان با آن چنان چون مردهای در گور» (۷۴۰)

لذا ضرورت پایان دادن به این مردگی به چشم می‌خورد و این مهم تحقق نخواهد پذیرفت جز با مبارزه، قربانی دادن و پذیرفتن معنای رهایی‌بخشی مرگ، در راه دمیدن صبحی سپید:

«در این تاریکی آور شب

چه اندیشه ولیکن، که چه خواهد بود با ما صبح؟» (۷۴۰)

در شعر سیاب و نیما تنها این دیدگاه که چگونه باید با مرگ روبرو شد و این که چگونه شاعر می‌تواند از رنج حاصل از مرگ، خود را رهایی‌بخشد طرح نمی‌شود؛ بلکه در اثر آن، چگونگی مواجهه با مسئله فقر نیز مطرح است.

مرگ و فقر دو مسائله‌ای هستند که فاصلهٔ چندانی از هم ندارند و در ذهن دو شاعر نیز، دو پدیدهٔ نزدیک به هم هستند. علاوه بر این به نظر می‌رسد راهکارهای مقابله با آن نیز ماهیتی مشابه به خود می‌گیرند.

### مرگ، فداکاری و رستاخیز:

یکی از مقوله‌های مربوط به مرگ زندگی بخش، مفهوم فداکاری و زندگی دوباره است که در مجموعه اشعار سیاب و نیما جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد. به نظر می‌رسد تأثیرپذیری از فرهنگ دینی و باورهای نوع دوستی رایج در اندیشه‌های ملی از اساسی‌ترین عوامل شکل‌گیری این معانی در ذهن دو شاعر است. البته باید به این عوامل، ضروریات اجتماعی را نیز افزود؛ ضرور تهایی که شرایط موجود را نمی‌پذیرد و تلاش برای تحولات را حیاتی می‌داند.

سیاب در «المسيح بعد الصليب» مرگ را موجب بازگرداندن زندگی به ساکنان گرسنه و ستمدیده زمین می‌داند و معتقد است قربانی شدن و فداکاری در این مسیر، ضروری است. در نگاه او مرگ به مثابة تولیدی دوباره و بذری است که شور انقلاب را در جان‌ها شکل داده و تبدیل به پدیده‌ای زندگی بخش برای همه انسان‌ها می‌گردد:

«بعدَن سَمْرَونِي وَ أَقْيَتُ عَيْنِي نَحْوَ الْمَدِينَةِ  
كَدَتْ لَا أَعْرَفُ السَّهْلَ وَ السَّوْرَ وَ الْمَقْبِرَةِ  
كَانَ شَيْءٌ مَدِي مَاتَرَى الْعَيْنِ  
كَالْغَايِةِ الْمَزْهُرِ»

كان في كلّ مرمى، صليبٌ وأمٌ حزينة  
قدسَ الرَّبُّ

هذا مخاضُ المدينة» (۱۱۰/۲)

(بعد از آن که مرا به میخ کشیدند و چشمم سوی شهر روان شد، چیزی نمانده بود که دشت‌ها و دیوارها و گورها را بازنشناسم. چیزی چون هدفی شکوفا در تیررس چشم

بود و در هر قسمت از شهر، هدفی، صلیبی و مادری اندوهگین به چشم می‌خورد. پاک و منزه است خدا! این همان مرحله بیرون رفت از سختی‌هاست).

اندیشهٔ فدکاری در ذهن سیاب، چنان به رشد و کمال می‌رسد که او بین خود و مسیح (ع) و تموز، اتحاد برقرار می‌کند و بر این باور پاپشاری می‌کند که بعد از شهادت، خونش در هر قلبی جریان می‌یابد و زندگی را برای دیگران به ارمغان می‌آورد.

او در لابه‌لای این شعرها، توانسته است اعمق زندگی انسانی را بکاود و معانی رمزگونه‌اش را گسترش دهد تا جایی که مرگ، گواهی بر زندگی شود؛ مرگی که متعلق به انسان فدکار و دنای صاحب اختیار است و به وسیله آن، رستاخیز جدید در عالم شکل می‌گیرد:

«قلبی الأرض، تنبعُ قمحةً و زهرًا و ماءً نميرًا

قلبی الماء، قلبی هو السنبل

موته البعث: يحيى بمن يأكل» (۱۰۷/۲)

(قلب من آن زمینی است که گندم، شکوفه و آبی گوارا در آن می‌دمد. قلب من همان آب، همان خوش است که مرگش رستاخیزی است که هر چه در آن فرو رود زندگی می‌یابد).

مرگ، در این معنا فدا شدن برای ایجاد تغییر است و سیاب، نه تنها از آن گریزان نیست بلکه فرا رسیدنش را آرزو می‌کند و خوشبختی خود و دیگران را در آن جست و جو می‌نماید:

«ياليتنى مت، أن السعيد

من اطرح العباء عن ظهره

و سار إلى قبره

ليولد فى موته من جديد» (۲۴/۲)

(ای کاش بمیرم! چرا که خوشبخت آن کس است که بار از دوش فکند و سوی گورش روان شود تا دوباره از مرگش تولد یابد).

در «مدینه السننبداد» نیز چنین احساسی، حالت جمعی به خود می‌گیرد و شاعر که مرگ را به مثابه خوابی آرام به تصویر می‌کشد، وجه زندگی بخشی و روشنگری اش را مورد تأکید قرار می‌دهد. (۱۱۲/۲) این مهم در شعر «النهر و الموت» چنان به اوج می‌رسد که برخی معتقدند در آن «انسان بیش از آن که در زندگی، زنده باشد، در مرگ زنده است. بنابراین مرگ در مقابل زندگی قرار نمی‌گیرد بلکه عین زندگی است» (سویدان، ۲۰۰)

با تمرکز بر قصيدة «أنشودة المطر» در می‌یابیم که به باور سیاب، رستاخیز انسان بعد از مرگ، بزرگترین پیروزی بر نیستی و فنا است؛ زیرا آدمی هنگامی که از نو زنده و برانگیخته می‌شود صفتی از اوصاف الهی را کسب می‌کند که همان جاودانگی است. او باران را رمز این رستاخیز و زندگی مجدد قرار می‌دهد؛ رستاخیزی که بعد از مرگ سیاسی و اجتماعی حاصل می‌شود. شاعر در این حالت، قیام و انقلاب بر ضد حکومت‌های سلطه‌جو و مستبد را اراده کرده است. چنین قیامی، سرانجام به زندگی دوباره و سرشار از خرمی ملت‌ها منجر خواهد شد.

گاهی سیاب دو مفهوم متضاد مرگ و زندگی را با هم بر باران حمل می‌کند؛ اما اغلب، باران در شعر او به مفهوم اصل و منشأ حیات است. در این مقصود سمبولیک، شاعر به اسطوره‌ها با تقدیم قربانی‌های انسانی برای مرتفع شدن خشکسالی و قحطی و درخواست نزول باران نظر دارد. او این تفکر را که جز با قربانی دادن باران نمی‌بارد به همه زمان‌ها تسری می‌دهد و فدا دادن را برای به دست آوردن زندگی نو و رستاخیز انسان ضروری می‌بیند. گویا شاعر می‌خواهد بگوید که آزادی و رهایی انسان از قید اسارت، آسان حاصل نمی‌شود بلکه نیازمند فدیه دادن است (علی، ۹۰) در این قصیده ما با مرگ انسانی بدیخت و شاعری تنها مواجه هستیم ولی این مرگ باید زندگی آفرین باشد. ترسناک نیست و البته به دنبال آن، گرسنگی و تشنگی، سیری و سیرابی خواهد آمد. در این شعر گرچه اشک‌ها جاری می‌شوند اما این گریه‌ها آغازگر لحظه‌های شادی نیز خواهند بود و زندگی جدیدی را به ارمغان خواهند آورد. (عباس، ۱۵۳) تصویر این زندگی با تمام ویژگی‌هایش در قصيدة «النهر و الموت» از صراحت بیشتری برخوردار است (۱۰۳/۲). او در قسمتی از شعر «المسيح بعد الصلب» نیز با اشاره‌ای گذرا به

رستاخیز مسیح بعد از مصلوب شدن، نیروهای ظلم را به تصویر می‌کشد که مرگ او را باعث شده‌اند و اینک از زندگی دوباره او بیمناک گشته‌اند (۱۰۷/۲). او که جان خویش را برای سعادت دیگران فدا کرده و به آنها زندگی تازه بخشیده است از ستمکاران ترسی ندارد؛ زیرا به نیرویی جاودان تبدیل شده و به نیرویی الهی تحول یافته که گنج بی‌متهای مردم، بیداری و آگاهی آنان، او را از هر گزندی حفظ خواهد کرد (۱۰۹/۲). چنین نگرشی به مرگ در شعرهای نیما نیز جایگاه خاص خود را می‌جوید. او «با اندیشه‌های تک‌ساحتی به یک حادثه، واقعهٔ تاریخی، عمل اجتماعی و حرکت مرحله‌ای نمی‌اندیشد و همه چیز را تابع چنین اندیشه یا اتفاقاتی نمی‌داند. اندیشه‌ای او بر آن است که همه‌جانبه باشد. می‌خواهد در همه سطوح جامعه و زندگی بیاندیشد و فعال باشد. زندگی را کلیتی همه‌جانبه می‌شناسد نه نمودی مجرزا در یک لحظهٔ تاریخی» (مختاری، ۲۶۰) بنابراین نگاهش به مرگ نیز در همین کلیت شکل می‌گیرد. او می‌کوشد تا با تمرکز در معنای فدایکاری و رستاخیز، مرگ را از معنای یکنواخت و بی‌افت و خیز خارج کند و با تحقق معنای آرمانی‌اش از آن، زندگی دوباره‌ای را رقم بزند:

در شعر نیما، سور و احساسات عدالت‌جویانه، رنگ‌آمیزی اصلی را بر عهده دارد. شاعر می‌خواهد از خود فراتر رفته و زندگی را نه به عنوان مقوله‌ای محدود در زمان بلکه تداومی در هستی تعریف کند. در حقیقت، این، مرحله‌ای است که از نفی خود آغاز شده و به سوی درک انسان عام پیش می‌رود:

«از زمین بر کنید آبادی  
تا به طرح نوی کنیم آباد  
به زمین رنگ خون بباید زد  
مرگ یا فتح هر چه بادا باد  
یا بمیریم جمله یا گردیم  
صاحب زندگانی آزاد» (۱۵۴)

این زندگانی آزاد جز با فداقاری حاصل نمی‌شود. پیامد این فداقاری، رستاخیز است و شاعر همواره این معانی را در لحظهٔ نهایی ستیز میان نیکان و بدان با گزینشی انقلابی می‌جوید:

«چه هراسی است، چه کسی در پی ماست  
ما بمیریم که یک ابله شاست؟

مرگ با فتح مرا، بهتر است از این ننگ» (۱۷۷)

شاعر که از شور و روحیهٔ انقلابی به وجود آمده است، مفهوم فدا شدن و مرگ در راه آزادی را برابر زندگی در اجتماعی که در تباہی فرو رفته و جز با ریخته شدن خون، پاک نمی‌گردد ترجیح می‌دهد و می‌گوید:

«ای وطن از پی‌آسایش تو  
می‌پذیرند چنین خواهش تو  
می‌روند از سر شوق، تا به درگاه اجل» (۱۷۸)

در شعر «سریاز فولادین» که در قالب منظمه‌ای بلند، در اسفند ۱۳۰۶ سروده شده است، نیما لحظهٔ اعدام افسری فداقار را از زبان کسانی روایت می‌کند که خود شاهد ماجرا بوده‌اند. این منظمه، دقیقاً در مسیری حریان می‌یابد که موضوع بحث ما قرار گرفته است؛ ماجراهی از خودگذشتگی افسری که برای تداوم بخشیدن به زندگی اجتماعی مردم و معنا نمودن زندگی شایسته، مرگی اسطوره‌ای را به جان می‌خرد. نیما، تمام منظمه را در این بند خلاصه می‌کند:

«این ماجراهی دست ز جان شسته‌ای است کاو  
آمد که داد مردم بستاند از عدو  
اما چگونه داد و آنگه چه دشمنی؟  
تیغی که انتقامش در زهر می‌کشید  
تیری گرفت از شبی و از هزار امید  
اندر شبی دگر، خاکش غلاف شد» (۱۸۰)

چنین شخصیت‌های اسطوره‌ای - دقیقاً زمانی که زندگی با مردگی در هم می‌آمیزد و قدرت تشخیص آن دو از هم ناممکن می‌شود - با مرگ خود، تفسیری واضح از زندگی و بازگشت به اجتماع انسانی هدیه می‌کنند.

شعر «قُقْنُوس» نیز از جمله شعرهایی است که به مفهوم زندگی بخشی مرگ می‌انجامد؛ «قُقْنُوس» یا ققنس مرغی است به غایت خوش‌رنگ و خوش‌آواز. گویند هزار سال عمر کند و چون هزار سال بگذرد و عمرش به آخر آید، هیزم بسیار جمع سازد و بر بالای آن نشیند و سرودن آغاز کند و مست گردد و بال بر هم زند؛ چنان که آتشی از بال او بجهد و در هیزم افتند و خود با هیزم بسوزد و از خاکسترش بیضه‌ای پدید آید(معین، ذیل واژه ققنس)

آنچه از داستان ققنس به بحث ما مربوط می‌شود، مرگ ققنس است که منجر به زندگی دیگری می‌شود؛ چرا که از تخمش - نتیجه خاکسترش - جوجه‌ای دیگر سر بر می‌آورد و وارد عرصه زندگی می‌شود. «خاکستر شدن مرغ (ققنس)» که بی‌تردید اوج از خویش‌گذشتگی و رستگی و در عین حال جدا کردن خود از محیط خور و خواب و دیگر عادت یاوه روزمره است هنگامی که به زایش جوجه‌هایش از بطن خاکستر سوزان می‌انجامد حامل کنایه و پیامی ویژه است» (حمیدیان، ۱۷۸) و آن پیام چیزی جز فدا شدن و شکل بخشیدن به تولیدی دوباره نیست. به موازات این تصویر در جامعه، انقلابی صورت می‌گیرد و مبارزانی با تقدیم زندگی خود و معنا نمودن مرگ در قاموس زندگی، باعث بیداری و هشیاری شهر شده و تداوم زندگی را به ارمغان می‌آورند:

«شهر بیدار شده است

شهر هشیار شده است

مژه می‌جنبدش از جا رفته

و جدای از هم آور نگهش

سوی دنیا رفه» (۶۹۴)

البته نیما به پیروزی نهایی ایمان دارد و این اعتقاد در «پادشاه فتح» پژواک وسیع‌تری به خود می‌گیرد؛ شعری که «حاکمی از اعتماد به نیروی نهفته در بطن جامعه و امید به

تحقیق پیروزی مردم بر ظلم و استبداد و تغییر و تحول جامعه است» (پورنامداریان، ۱۱۱)

#### نتیجه:

اولین احساسی که بعد از شنیدن کلمه مرگ در هر شنوونده‌ای به وجود می‌آید مطمئناً خوشایند و مطلوب نیست؛ بلکه غم و اندوه وصفناپذیری را با خود به همراه دارد. انسان تاکنون توانسته بر بسیاری از مشکلات خود فائق آید ولی در حل مشکل مرگ، به این اطمینان دست یافته که مقابله با آن غیر ممکن است و در نهایت باید تسليم محض آن گردد.

چنین نتیجه‌ای وقتی در هنر - به ویژه در شعر - انعکاس می‌یابد با بدینی توأم است؛ اما در این بین، تفسیری کاملاً متفاوت نیز از مرگ وجود دارد که آن را به عنوان بخشی از زندگی توضیح می‌دهد.

شعر «بدر شاکر السیاب» و «نیما یوشیج» واگویه این معنای عظیم از مرگ هستند. نام این دو شاعر برای مخاطبان شعر معاصر عربی و فارسی قبل از هر چیز، تحولات فرمی و قالبی را در شعر تداعی می‌کند؛ چرا که آن‌ها بنیان‌گذاران مسلم این تحولات بوده‌اند و همین مسأله، باعث شده است اکثر متقدان و نویسنده‌گان، این وجه از عملکرد ادبی‌شان را بیشتر مورد توجه قرار دهند. در حالی که مضمون‌هایی هم در شعر این دو شاعر به چشم می‌خورد که از ارزش والایی برخوردار هستند.

مفهوم «زندگی بخشی مرگ» یا همان «مرگ زندگی بخش» یکی از این مضماین است. زندگی بخشی مرگ، کاملاً در جهت عکس کارکرد مرگ است. بر اساس این معنا، نه تنها مرگ به معنای پایان زندگی نیست بلکه باعث می‌شود زندگی واقعی در جامعه انسانی ادامه یابد. بنابراین ناگزیر هستیم، این ویژگی را که مرگ دارای کارکرد اجتماعی نیز هست، برای آن برشمریم. سیاب و نیما نه تنها در ارائه چنین معنایی، اشتراک دارند بلکه می‌توان منابع مشترکی را در دریافت این معنا نزد هر دو شاعر برشمرد. علاوه بر این، فضاهایی که از آن برای ارائه این معنا استفاده می‌کنند یا زاویه‌هایی که از آنها برای

نگرش به چنین مضمونی سود می‌برند، مشترک است. همچنین هدف نهایی این مقوله، در جامعه انسانی شکل می‌گیرد که اتفاقاً هر دو شاعر در این مهم نیز وجه اشتراک دارند.

سیاب و نیما در دو محیط دینی و مذهبی، زندگی می‌کنند. دین اسلام به طور عام و مذهب شیعه به طور خاص زندگی توأم با ذلت را نمی‌پذیرد و همواره از پیروانش می‌خواهد در برابر ستم ستمکاران سکوت پیشه نکنند؛ بلکه «مرگ سرخ» را بر زندگی ذلت‌بار ترجیح دهند زیرا آن مرگ، باعث ایجاد حرکت در متن جامعه حتی تا قرن‌ها بعد نیز خواهد شد و گسترش زندگی به معنای واقعی کلمه برای خود و دیگران را سبب می‌شود.

جامعه عصر نیما و سیاب با خفقان و سرکوب همراه است. اگر به تاریخ سیاسی زمان این دو شاعر دقیق شویم می‌بینیم هم در عراق و هم در ایران، در اثر اهداف توسعه‌طلبی استثمارگران، گماشته‌هایشان مجبورند تا منافع آن‌ها را تأمین کنند پس راهی جز چپاول ثروت‌های ملی و در پی آن سرکوب مخالفان ندارند. در چنین فضایی، سکوت، مرگبار است. باید برخاست و در برابر گلوله‌های آنها ایستاد تا آزادی - که همان زندگی واقعی است - برای دیگران به ارمغان آید.

شخصیت ذاتی دو شاعر، به گونه‌ای است که اجازه نمی‌دهد آنها معنایی عادی از زندگی را پذیرند؛ بلکه آن‌ها مجبورند، همواره در پی واقعیاتی گام بردارند که ممکن است حتی با مخالفت دیگران نیز مواجه شوند یا ممکن است آن واقعیت‌ها در بین دیگران چندان شایع نباشد. به نظر می‌رسد بخشی از ایجاد تحول در قالب شعری از جانب این دو شاعر در نتیجه چنین تفکری باشد.

ارتباط با ادبیات جهان، نقطه مشترک هر دو شاعر است. علاوه بر این، اسطوره در شعر این شاعران، نقش محوری داشته و به شکل‌های مختلف تجلی می‌یابد.

نیما به ققنوس می‌گراید، از شهید گمنام و سرباز فولادین اسطوره می‌سازد و همواره در پی یافتن یا ساختن قهرمانانی است که بار معنای مورد نظر را بر دوش کشند؛ چنان که سیاب نیز در پرتو این تأثیرپذیری‌ها، به ادونیس و عشتارگرایش می‌یابد و وجه

حاصل خیزی بعد از مرگ (زندگی دوباره) را مورد تأکید قرار می‌دهد و از مسیح (ع) به عنوان نماد فداکاری برای زندگی دیگران استفاده می‌کند.

در نهایت این که فرآیند حاصل از این تفکر در هر دو شاعر به جامعه باز می‌گردد.

هر دو می‌خواهند به زندگی مردم اجتماع خود تداوم بخشنند و هر دو نیز برای این مهم، به پدیده‌ای رجوع می‌کنند که به نظر می‌رسد هیچ تناسبی با زندگی ندارد، اما آنچه در نهایت حاصل می‌شود، ایجاد یک تناسب و دمیدن روح زندگی در مرگ است.

نیما از نظر زمانی مقدم بر سیاب است؛ سیاب مدت کوتاهی را در ایران زندگی می‌کند؛

اما آنچه بیش از هر چیزی قابل ملاحظه است دریافت‌های مشترکشان از این مبحث است؛ گرچه ممکن است هر کدام درباره مرگ نگرش دیگری نیز داشته باشند، در این وجه - زندگی بخشی - با هم اشتراک دارند. در پایان به این نکته نیز باید اشاره کرد که بعد است سیاب تأثیری از نیما گرفته باشد بلکه تأثیرپذیری آنها، عمدتاً از جامعه و منابع مشترک است.

## منابع

- آرین‌پور، یحیی از صبا تا نیما، ج ۳، تهران زوار، ۱۳۸۷.
- بلاطه، عیسی، بدر شاکر السیاب حیاته و شعره، بیروت: الموسسه العربيه للدراسات و النشر، ۲۰۰۷.
- پطرس، أنطونيوس، بيـتا، شاـكـرـالـسيـابـ شـاعـرـ الـوجـعـ، بيـجاـ.
- پور نامداریان، تقی، خانه‌ام ابری است، تهران، سروش ۱۳۸۱.
- جحا، میشاـلـ خـلـیـلـ، الشـعـرـ العـربـیـ الـحـدـیـثـ، بـیـرـوـتـ، دـارـالـعـوـدـهـ ۱۹۹۹.
- حالوی، یوسـفـ، الـاسـطـرـوـفـ فـیـ الشـعـرـ العـربـیـ الـمـعـاصـرـ، بـیـرـوـتـ: دـارـالـآـدـابـ ۱۹۹۴.
- الحمدانی، سالم احمد، ظـاهـرـةـ الـحـزـنـ فـیـ شـعـرـ نـازـكـ الـمـلـاتـکـهـ، دـارـالـکـتبـ لـلـطـبـاعـهـ وـالـنـشـرـ ۱۹۸۰م.
- حمیدیان، سعید، داستان دگردیسی روند دگرگونیهای شعر نیما یوشیج، تهران، نیلوفر ۱۳۸۳.
- الخیر، هانی، بدر شاکر السیاب ثورة الشعر و مرارة الموت، دمشق، داررسلان ۲۰۰۶م.
- سویدان، سامي، بدر شاکر السیاب و ريادة التجديد في الشعر العربي، بیروت، دارالآداب ۲۰۰۲م.
- السيـابـ، بـدرـ شـاـكـرـ، دـيـوانـ بـدرـ شـاـكـرـ الـسيـابـ، بـیـرـوـتـ، دـارـالـعـوـدـهـ ۲۰۰۵م.

- طاهیاز، سیروس، پر درد کوهستان، (زندگی و هنر نیما یوشیج) تهران، زریاب ۱۳۷۵.
- عباس، احسان، بدر شاکر السیاب دراسة في حياته و شعره، بیروت، الموسسية العربية للدراسات والنشر ۱۹۹۲ م.
- علی، عبدالرضاء، الاسطورة في شعر السیاب، بغداد، منشورات وزارة الثقافة والفنون ۱۹۷۸ م فرخزاد، فروغ، اشعار كامل فروغ فرخزاد، آلمان: نوید ۱۳۶۸.
- قمیحة، مفید محمد، الاتجاه الانساني في الشعر العربي المعاصر، بیروت: دارالآفاق الجديدة تهران ۱۹۸۱ م.
- بکر، ارنست، وحشت از مرگ، مترجم: سامان توکلی، ارغنون شماره ۲۶ و ۲۷، تهران: سازمان و انتشارات ۱۳۸۸.
- مختاری، محمد، انسان در شعر معاصر (درک حضور دیگری)، تهران، توس ۱۳۷۸.
- معتمدی، غلامحسین، انسان و مرگ، تهران، مرکز ۱۳۷۲.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، تهران، سی گل ۱۳۸۲.
- نیما یوشیج، علی اسفندیاری، مجموعة كامل اشعار، تهران، نگاه ۱۳۸۴ م.
- الورقی، سعید، في الأدب العربي المعاصر، بیروت، دارالنهضة العربية، ۱۹۸۴ م.